بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 9 اردیبهشت 1396.

خب من یک مروری بر بحث های گذشته داشته باشم تا ببینیم ما در کجا قرار داریم و باید چطوری بحثمان را ادامه دهیم. بحث ما ابتدا در این بحث بود که چه کسی از دیه محروم است. اخوان و اخوات أمّی میّت به صراحت روایات از دیه ارث نمی برند. مشهور علاوه بر اخوات و اخوه امّی، مطلق متقرّب به أم را از ارث محروم می دانند. خب مرحله اول این بحث بود که آیا این مبنای مشهور درست هست یا خیر. که ما انتخابمان این بود که مشکل هست بتوانیم از روایات تعدی کنیم ظاهرا باید اختصار کنیم به همان روایاتی که اخوه و اخوات أمی را از ارث محروم کرده است. اینجا یک توضیح مختصری عرض کنم که تعبیر المتقرب بالأم، خودش یک تعبیر مبهمی است. اگر یک حکمی را بر متقرّب به أم بار می کنیم، یک موقعی مراد متقرّب به أمّ میّت مراد است و یکی متقرّب به أم وارث مراد هست. و در جاهای مختلف این را باید در نظر داشته باشیم. البته در ما نحن فیه روشن است که این که مشهور قائل هستند متقرّب به أم، متقرّب به أم میت مراد است یعنی آنها حکم را از اخوه امی میت به مطلب متقرب امی میت تعدی داده اند. القای خصوصیت کرده اند و حکم را به طور کلی بار کرده اند. حالا در بعضی جاهای دیگر ممکن است که این حکم فرق داشته باشد. ببینید اگر میّت را ما نوه دختری اش را یک موقعی ما نوه دختری را می سنجیم. نوه دختری، متقرّب به میّت هست از طریق أم. یعنی أم کی أم خودش أم وارث. ولی یک موقعی جد امی میت را در نظر می گیریم. جد امی میت، متقرّب به أم هست یعنی متقرّب به میّت هست از طریق أمّ میّت. بحثی که اینجا هست این متقرّب به أم میّت هست. نه متقرّب به أمّ وارث. خب این یک مرحله بحث که ابتدا از اینجا شروع کردیم. از این مرحله یک بحث دیگری مطرح بود آن این است که این اخوه أمّی، یا تقرّب به أمّ میّت، که منشأ ممنوعیّـت از دیه می شود، آیا این فقط در طبقه اول است یا در هر طبقه ای از طبقات واسطه اتصال وارث به میّت در آن اخوه أمّی نقش داشته باشد. یا تقرّب به أم نقش داشته باشد. آیا این هم همین حکم را دارد؟ خب نتیجه اش چیست؟ ببینید اگر ما مثلا بحث اخوه أمّی را مطرح کنیم، و مبنای ما این باشد، یک موقعی می گوییم که اخوه أمی مستقیم میّت از دیه ارث نمی برد. یک موقعی ما می گوییم اگر یک شخصی عموی میّت باشد. عموی میّت کیست؟ عموی میّت برادر پدر میّت است. این برادری نسبت به پدر میّت، یک موقعی برادری أبوینی است یا برادری أبی تنها است یا برادری أمّی تنها است. بنابر اینکه ما بگوییم آن چیزی که محروم هست فقط إخوه أمی در طبقه اول نیست. در هر طبقه ای که اتّصال با میّت به وسیله اخوت امی باشد آن هم محروم است. نتیجه اش این می شود که عموی امی میّت هم از دیه ارث نمی برد. مرحوم شیخ حسن کاشف القطاع، در انوار الفقاهه تصریح کرده بودند که این الآن یادم رفته است ایشان به نظرم کلّ متقرب به ام را محروم می داند نه خصوص اخوه امی. ایشان می گوید این متقرب به امی که محروم است فقط در طبقه اول مطرح است نه در سایر طبقات. حالا کسی که مبنای اصلی اش این باشد اخوه أمی هم محروم هست عین همین بحث در موردش مطرح است که این اخوه امی فقط در طبقه اول محروم است یا در مطلق طبقات محروم است؟

سؤال:

پاسخ: نه حالا آن بحث تعدی نیست. همین را دارم صحبت می کنم. اینجا بحث، بحث تعدی نیست.

خب حالا هر یک از این دو مبنا را که ما انتخاب کنیم آن کسی که حالا اخوه امی را محروم می داند یا متقرّب به أم را محروم می داند، چرا به چه مبنا ما آن را در همه طبقات جاری بدانیم یا اینکه در خصوص طبقه اول. آن کسی که در همه طبقات بخواهد جاری بداند دو تا مقدمه باید برایش تمام باشد. یک مقدمه اول این که یک قاعده ای فقها در بحث ارث قائل هستند. آن قاعده این است که هر خویشاوندی، نصیب من یتقرّب به را می برد. این خب مسلّم است. خب یک سری افراد هستند که صریحا ارثشان تعیین شده است که چه مقدار هست إخوه امی چه شکلی است اخوه أبی چگونه است خواهر چگونه است برادر چگونه است و مواردی که در روایات و آیات قرآنی سهام شخص تعیین شده است خب این روشن است. یک سری افراد هست که سهامش تعیین نشده است. خب اینها داخل در آن قانون کلی، کل ذی رحمٍ یأخذ نصیب من یتقرّب به، داخل در این قانون هست. خب این قانون چگونه پیاده می شود؟ یک کلامی فقها دارند که می فرمایند که قاعده این است که هر ذی رحمی را فرض می کنیم که آن کسی که به وسیله آن شخص، این ذی رحم به آن متصل می شود، آن اگر مرده باشد و بخواهیم مال او را به ورثه تقسیم کنیم، در اینجا هم همین شکل است. کأنه مال را ابتدا به آن اشخاصی که سهام در آیات و روایات برایش تعیین کرده است به آنها تقسیم می کنیم ولو آنها الآن از دنیا رفته اند و موجود نیستند. بعد از آنها به طبقه های بعدی و به خویشاوندان دورتر تقسیم می کنیم. می گویند این قانون ارث اینگونه است. خب این قاعده برای کسی که قائل هست که اخوّت امی در جمیع طبقات مانع ارث دیه می شود، یک مقدمه این است که این قانون را قبول داشته باشد. این قانون را مرحوم آقای خویی قبول ندارند. و خیلی هم قبول نداشتن این قانون در فتواهای آقای خویی در باب ارث اثر گذار است. خب این را تأثیر این قانون در فتوای آقای خویی را فردا انشاء الله موارد دیگری غیر از این مواردی که تا اینجا گفتیم عرض می کنم که تا کجاها انکار این قانون اثر گذاشته است در فتواهای آقای خویی. خب این یک مقدمه که باید این مقدمه پذیرفته شود که نحوه ارث ابعد به این نحو است که فرض می کنیم که آن کسی که واسطه اتصال هست، اگر او از دنیا رفته بود چطور ارث به این ابعد می رسید، الآن هم به همین جور ارث می رسد. مقدمه دوم اینکه اگر پذیرفتیم این مطلب در جای خودش تمام است آیا تطبیق این قاعده بر بحث دیه درست است یا خیر؟ یعنی یک بحث کبروی و یک بحث صغروی داریم. ما خب بحث کبروی را تا حالا مطرح می کردیم. در بحث کبروی ما می گفتیم که ظاهر کلّ ذی رحمٍ یأخذ نصیب من یتقرّب به، همین کلام فقها هست. ظاهر این که کل ذی رحمٍ یأخذ نصیب یعنی کأنه آن من یتقرّب به را اگر میّت فرض کنیم چطوری ارثش به این ذی رحم می رسد؟ حالا هم ارثش به همان نحو به او می رسد.

سؤال:

پاسخ: میّت فرض کنیم که از آن میّت می خواهد به این برسد. نتیجه این است که در یک مرحله نصیب من یتقرب به یعنی فرض می کنیم که او وارث میّت است، بعد که وارث میّت است از او دارد به این می رسد. دو مرحله باید قائل شویم. آن مقدارش که مسلّم هست که خب صریح روایت هست کأنه یک نصیب برای من یتقرّب به فرض کرده است. من یتقرّب به الآن زنده نیست. فرض کرده است که آن من یتقرّب به وارث است. خب این که صحیح است کل ذی رحمٍ یأخذ نصیب من یتقرب به. یعنی برای من یتقرّب به نصیب در نظر گرفته است. خب بحث این است که نصیب من یتقرّب به که می خواهد به ذی رحم برسد این چطوری برسد؟ ما می خواهی بگوییم که ظاهر این روایت کل ذی رحمٍ یأخذ نصیب من یتقرّب به این است که من یتقرّب به را اگر مرده بود چگونه مالش به این ذی رحم می رسید؟ حالا هم که مال تنزیلی دارد مال حقیقی که ندارد شارع برایش نصیب فرض کرده است این نصیب هم همین جوری به ذی رحم منتقل می شود که کلامی که فقها دارند ما می گفتیم که از همین روایت این مفهوم استفاده می شود. البته نه به مفهوم مطابقی به آن نحو. به نحو اطلاق مقامی. خب به تناسب بحث اطلاق مقامی، ما وارد این مطلب شدیم که یک سری مطالب هست از اطلاق لفظی ادله استفاده نمی شود. از اطلاق مقامی دلیل استفاده می شود. خب این ما را کشاند به تفسیر آیه اولوا الارحام. ما گفتیم در آیه اولوا الارحام، اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله، دو گونه در روایات این آیه شریفه در دو مورد تطبیق شده است. یکی اینکه در روایات ما گفته شده است که اولوا الارحام نسبت به اجانب مقدّم هستند. این یک بحث و بحث دیگر اینکه در دایره خود اولوا الارحام هم، الاقرب یمنع الابعد. این دو قاعده ای که در باب ارث مطرح هست که یکی از آنها این است که تا اولوا الارحام هستند نوبت به اجانب نمی رسد مثلا موالی و مولای عتاقه و ضامن جریره و آنها که خویشاوند نیستند، آنها در صورتی ارث می برند که ارحام وجود نداشته باشد. اولوا الارحام وجود نداشته باشد. این یک مرحله. یک قاعده دیگر در باب ارث هست که در خود دایره اولوا الارحام هم، الاقرب یمنع الابعد که ما توضیح دادیم که این الاقرب یمنع الابعد در اصناف هست نه در طبقات هست توضیحش را در جلسات قبل دادیم که محل اجرای این قاعده کجاست. خب بحث سر این بود که این آیه قرآن، مفادش کدام یک از این دو قاعده هست. آیا تقدیم اولوا الارحام بر اجانب را این آیه می رساند یا تقدیم الاقرب من اولی الارحام علی الابعد من اولی الارحام؟ کدام؟ ما میگفتیم که همچنان که بعضی از علما هم مثل مرحوم شیخ حسن کاشف القطاع تصریح فرموده اند، یک مدلول مطابقی آیه دارد و یک مدلول التزامی. مدلول مطابقی اش، تقدیم اولوا الارحام بر اجانب است و مدلول التزامی اش، تقدیم اقرب از اولوا الارحام بر ابعد از اولوا الارحام است. خب صحبت سر این بود که این مدلول التزامی چگونه شکل می گیرد. ما گفتیم که این مدلول التزامی از باب اطلاق مقامی است. اطلاق مقامی را ما سه جور تقریب داشتیم. یکی اطلاق مقامی خود این آیه. دو اطلاق مقامی مجموع آیات قرآنی. سه اطلاق مقامی مجموع ادله شرعی. این سه گونه تقریب را ما دنبال می کردیم. و ما می خواستیم بگوییم که در هر سه گونه این تقریب، استناد به آیه قرآن به عنوان مستند آن مفادی که با اطلاق مقامی استفاده می شود عرفا صحیح است. البته جایی که اطلاق مقامی خود این آیه باشد استناد ساده تر است. اگر از مجموع آیات باشد استناد کم دشوار تر می شود اگر استناد به مجموع ادله باشد باز دشوار تر است ولی در هر حال می شود با هر سه این تقریبات، آیه شریفه را دلیل بر آن مفادی که با اطلاق مقامی استفاده شده است دانست. خب اصل این سه گونه تقریب را هم روح مطلبش را عرض کنم ببینید یک موقعی ما می گوییم متکلّم در خصوص این آیه و در هنگامی که این آیه هست، در همان زمانی که این آیه را دارد بیان می کند این مفاد را به مخاطب دارد القا می کند. ولی نه با این الفاظ بلکه با سکوت. تمام اطلاق مقامی ها دالّش سکوت است. ولی یک موقعی سکوت در این آیه مراد است یک موقعی سکوت در مجموع آیات مراد است و گاهی سکوت در مجموع ادله مراد است. ببینید یک موقعی یک نفر می آید از شما سؤال می کند که آقا من از زید تقلید کنم یا خیر؟ شما می آیید می گویید که تقلید از اعلم واجب است. این جمله گاهی اوقات در این مقام است که شما خودتان که می دانید که زید اعلم نیست. تقلید اعلم واجب است. این در واقع نمی خواهد صراحتا تعبیر کند که تقلید از زید جایز نیست. یک ضابطه ای را می گوید که این ضابطه تطبیقش در مورد قطعا نیست بنابر این شما از آن فهمیده می شود که خب از این نمی شود تقلید کرد. یا مثلا سائل می آید و سؤال می کند می گوید که آقا من می توانم از آب انگور بخورم؟ امام علیه السلام می فرماید آب انگور اگر ثلثان شده باشد، می شود از آن خورد. یک موقعی اینجا ما قائل به مفهوم هستیم می گوییم که جمله شرطیه مفهوم دارد. آن از بحث ما خارج است. ولی یک موقعی ما قائل به مفهوم نیستیم. اگر قائل به مفهوم برای جمله شرطیه نباشیم، اینجا در خصوص مقام یک اطلاق مقامی خود این دلیل شکل می گیرد. از چه جهت؟ از این جهتی که ظهور سؤال سائل ظهور پاسخ پاسخ دهنده به اینکه می خواهد تمام صور سؤال سائل را پاسخ دهد، یک ظهوری به کلام می دهد که از این کلام ولو با سکوت یک معنایی باید به مخاطب فهمانده شود که کأنه این به اصطلاح خود مدلول مطابقی دلیل این است که اگر آب انگور جوشیده شده ثلثان شود، می شود خورد. ولی اینکه اگر ثلثان نشده باشد نمی شود خورد این بنابر اینکه ما قائل به مفهوم نباشیم مدلول مستقیم این جمله نیست. ولی در این جایی که سؤال سائل عام است یک همچین مفهومی جمله پیدا می کند. این اطلاق مقامی نفس این دلیل هست. به خاطر ظهور پاسخ مجیب در اینکه همه صور سؤال سائل را می خواهد پاسخ دهد. آن قسم اولی که عرض کردم ظهور این که متکلّم می خواهد پاسخ دهد. دو تا مثال در اینجا زدم مثال اول این بود که ظهور اینکه سؤال سائل بالأخره باید پاسخ داده شده باشد. اما اینکه نخواهد سؤال سائل البته بعضی وقت ها هست که سؤال سائل پاسخ داده نمی شود. یسئلونک عن الانفال قل الانفال لله و للرسول، اینها یک تفسیر این است که سؤال کرده اند که انفال چیست. خود انفال چه چیزهایی انفال هست آیه شریفه انفال را تعیین نکرد. مصرف انفال را تعیین کرد. خب بعضی وقت ها مصلحت این است که سؤال سائل پاسخ داده نشود و چیز دیگری که برای مخاطب اهم هست پاسخ داده شود. خب این هست ولی این خلاف قاعده است. قاعده این است که اولا سؤال سائل پاسخ داده شود این یک و دوم اینکه تمام صور آن هم پاسخ داده شود. این دو جهت، یک ظهوری به کلام می دهد که از سکوتش مطلبی فهمیده می شود. از حالا یا تعبیر کنید که قضیه شرطیه اگر ذاتا هم مفهوم نداشته باشد اینجا این قرینه می شود برای اینکه این مفهوم پیدا کند. حالا هر جور تعبیر کنید بفرماید که سکوت دال هست یا خود آن قضیه شرطیه دلالت بر مفهوم پیدا کند ما می گوییم که قرائن مقام، قضیه شرطیه را مفهوم دار می کند. آن خیلی مهم نیست هر جور تعبیر می کنید. به هر حال اینها دلالت خود این دلیل هست. ولو به جهت سکوتی که در آن وجود دارد. خب در اینجا اینکه ما این آیه را دلیل بر آن مطلب بگیریم، یا این روایت را دلیل بر آن مطلب بگیریم خیلی واضح است عرفا ولو سکوت یک مطلبی است غیر از خود مفاد اصلی. ولی این سکوت اینکه به آن مستند کنیم خیلی واضح است. مرحوم اقای خویی اینجا این را قبول ندارند. در بحث عرضه اخبار به کتاب، حتی در جایی که دلالت آیه به اطلاق هست، ایشان می گویند که چون اطلاق مستند به یک امر عقلی است و استدلال عقلی است و خود مفاد مستقیم لفظی آیه نیست، بنابر این مخالف کتاب حساب نمی شود و آن در جای خودش بیان شده است که آن خیلی خلاف فهم عرف است. عرفا اینجا به خود آیه نسبت داده می شود و هیچ بحث جدی ای در مسئله نیست. تقریبا کسی هم با آقای خویی در این جهت موافقت نکرده است. خب این یک بحث بحث جایی که اطلاق مقامی خود دلیل. ببینید پس بنابر این اطلاق مقامی خود دلیل مبتنی بر این است که این دلیل، باید آن مطلبی را که ما می خواهیم به آن نسبت دهیم به متکلّم القا کند. ظهور این دلیل در این باشد که این مطلب را می خواهد به مخاطب القا کند. این اطلاق دلیل دلیل واحد است. یک موقعی ما اطلاق مقامی مجموع آیات را در نظر می گیریم. در ما نحن فیه ما یک تقریب این شکلی می کردیم می گفتیم آیه اولوا الارحام بعضهم اولا ببعض فی کتاب الله، این یکی در سوره انفال وارد شده بود آخر سوره انفال و یکی هم در سوره احزاب وارد شده بود. این هر دو این سوره ها بنا بر آن ترتیب نزولی که می گویند قبل از سوره نساء که آیات تقسیم ارث و امثال اینها در آن وارد شده است نازل شده است. ما می گفتیم ولو در هنگام نزول سوره انفال و سوره احزاب، خداوند سبحان در مقام بیان کیفیّت ارث اولوا الارحام نباشد، دیگر وقتی که وارد نحوه تقسیم اولوا الارحام شد، و سهام را تعیین کرد، تعیین کرد که اخوه أمی چطوری ارث می برند اخوه ابی چطوری ارث می برند دختر چطوری ارث می برد پسر و دختر اگر با هم باشند یوصیکم الله فی اولادکم لذکر مثل حظ الانثیین بعد سایر ذی سهام ها را پدر و مادر و همه اینها را تعیین کرده است، این، اینکه هیچ توضیحی در مورد اولوا الارحام نداده است که این اولوا ارحامی که گفتید ارث می برد به چه نحو ارث بردنشان است از این استفاده می شود که اولوا الارحام ارث بردنشان به جهت اولوا الارحامیتشان هست. یعنی همان نکته اولوا الارحام بودن که باعث می شود که اخوه أمی چه مقدار سهم ببرد، اخوه أبی چه مقدار سهم ببرد، پدر چه مقدار سهم ببرد، مادر چه مقدار سهم ببرد، فرزند چه مقدار، فرزند پسر دو برابر فرزند دختر، همه اینها هم در سایر طبقات اولوا الارحام به عنوان یک قانون عام مراعات شود. اگر خلاف این باشد نحوه تقسیم اولوا الارحام باید ذکر می شد. سکوت از ذکر نحوه تقسیم ارث اولوا الارحام اقتضا می کند که محور ارث اولوا الارحام در سایر طبقات، ارث اولوا الارحام در موارد مذکوره در آیات قرآنی باشد. این اطلاق مقامی مجموع آیات است. یعنی مجموع آیات یک ظهوری در این مفاد پیدا می کنند. این نکته را هم عرض کنم ظهور الزاما لازم نیست از یک آیه باشد. ممکن است مجموع یک ادله ای با هم دیگر یک ظهوری در یک معنایی پیدا کنند. این هیچ مانعی ندارد که این ظهور به این مجموع آیات مستند باشد. خب در اینجا هم هیچ مانعی ندارد آیات قرآن اینکه الاقرب

یک نکته ای عرض کنم اولوا الارحام بعضهم اولا ببعض فی کتاب الله، هم اینکه در میان اولوا الارحام الاقرب یمنع الابعد به اطلاق مقامی است و هم این که اولوا الارحامی که می خواهند ارث ببرند، بر اساس ارث اشخاص مذکور در آیات قرآنی ارث طبقات بعدی تنظیم می شود. هر دو اینها به اطلاق مقامی اولوا الارحام بعضهم اولا ببعض فی کتاب الله است. ما حالا آن چیزی که ابتدائا مطرح می کردیم این بحث الاقرب یمنع الابعد بود. این که در آیات شریفه به آیه اولوا الارحام بعضهم اولا ببعض تمسک شده است بر اینکه الاقرب من اولی الارحام یمنع الابعد من اولی الارحام، با وجودی که در روایت های بیشتری به همین آیه بر اینکه اولوا الارحام بر اجانب مقدم هست استناد شده است، این به خاطر این است که مدلول مطابقی آیه این است که اولوا الارحام نسبت به اجانب مقدم هستند این مدلول مطابقی است. اینکه الاقرب من اولی الارحام یمنع الابعد منهم، این به اعتبار این اطلاق مقامی است. حالا یا اطلاق مقامی خود آیه اولوا الارحام، اگر ما بگوییم اولوا الارحام در خود این آیه می خواهد نحوه ارث اولوا الارحام را هم به نحو کلی بیان کند نه حالا تمام ریزه کاری هایش را. این قانون کلی که اولوا الارحام فی الجمله به چه نحو است؟ اقربشان یمنع الابعد. اینکه یک قانون کلی هست آن را هم می خواهد بیان کند. خب اگر این یک جور است که کسی مدعی شود که ظهور این آیات این است که فی الجمله می خواهد یک مطلب فایده داری را بیان کند. مجرد اینکه اولوا الارحام مانع از اجانب هستند، ثمره عملی چندانی ندارد. برای اینکه این فایده عرفی داشته باشد باید این مفاد را هم که الاقرب من اولی الارحام یمنع الابعد من اولی الارحام، به این آیه بدهیم. که خب مدلول مطابقی اش نیست مدلول به دلالت اطلاق مقام اش ما می گوییم. این یک جور است یک تقریب. یک تقریب دیگر این است که ما بگوییم نه لازم نیست بگوییم در خصوص این آیه. این آیه اصل تشریع را شروع کرده است وقتی آیات ارث به طور کامل نازل شد، خصوصیات آیات ارث نازل شد، اینجا دیگر این قانون که مهم ترین قانون باب ارث هست اگر آن را بیان نکرده باشد آن خیلی خلاف ظهور عرفی است. پس از نزول آیات نساء، آن آیات سوره احزاب و انفال ولو به اطلاق مقامی ای که در مجموع آیات قرآنی چیزی بر خلاف آن مطلب بیان نشده است اطلاق مقامی ای که از عدم ذکر در زمانی ذکر تفصیل آیات حالا مجموع آیات قرآنی که می خواهیم بگوییم نه بعد از سوره نساء، بعد از سوره نساء کاری نداریم موقعی که سوره نساء آمد تمام ریزه کاری های باب ارث را بیان کرد، اینجا دیگر جایش بود که اگر چیزی بر خلاف آن قانون طبیعی اطلاق مقامی بود بیان می کرد. یعنی با آمدن آیه سوره نساء، و ذکر تفصیل احکام ارث، این یک ظهوری پیدا می کند در اینکه الاقرب منهم یمنع الابعد. بنابر این قانون تعصیب را که سنی ها قائل هستند، با توجه به این نکته این آیات شریفه نفی می کند. روی همین جهت هست که در روایات ما برای نفی تعصیب به آیات قرآن تمسک شده است و عرض ما این بود که اینکه برای نفی تعصیب که عامه قائل هستند به آیه تمسک شده است این نشانگر این است که باید یک اطلاق مقامی ای باشد که یا اطلاق مقامی خود آیه اولوا الارحام باشد یا اطلاق مقامی آیات قرآنی باشد. به روایات دیگر نباید پایش را وسط بکشیم. این مطلبی هست که مجموعا از نحوه تمسّک آیات قرآنی اینجور استفاده می شود. حالا منهای بحث تعصیب که روایات درنفی تعصیب هستند با استناد به آیه اولوا الارحام یک تقریب دیگری است که ما بگوییم اطلاق مقامی مجموع ادله است. ما می گفتیم اطلاق مقامی مجموع ادله را هم می توانیم به آیه استناد دهیم. شواهدی ذکر می کردیم که روایاتی که به آیات قرآن تمسک کرده است که از سنخ اطلاق مقامی مجموع ادله است. در ما نحن فیه هم شبیه همین مطلب را می توانیم ادعا کنیم البته می گویم این با نفی تعصیب سازگار نیست. اگر بخواهیم نفی تعصیبرا به آیه نسبت دهیم، باید اطلاق مقامی خود آیات حالا یا به تنهایی خود آیه اولوا الارحام یا مجموع آیات ارث را در نظر بگیریم. خب اینها همه مقدمات این بود که یک نحوه افاده آیات هست نحوه اطلاق مقامی. همین نحوه را در کل ذی رحمٍ یأخذ نصیب من یتقرّب به ما می خواهیم پیاده کنیم. ما این را می خواهیم بگوییم که حالا از آیه اولوا الارحام بعضهم اولا ببعض این مطلب را هم استفاده نکردیم که نحوه تقسیم اولوا الارحام به این نحو است که اقرب از ابعد ارث را به این نحو تلقی می کند که آن اقربی که واسطه هست کأنه آن وارث هست آن بعد او از دنیا رفته است از او به این می رسد. اگر از آن آیه این مطلب را استفاده نکنیم که ما می گفتیم از آیه اولوا الارحام هم این مطلب استفاده می شود نیازی به آن نداریم. از خود کل ذی رحمٍ یأخذ نصیب من یتقرّب به این مطلب استفاده می شود. کل ذی رحمٍ یأخذ نصیب من یتقرب به، مفادش ولو به اطلاق مقامی این است که کلّ ذی رحمٍ باید فرض کنید که آن اصلا اینکه نصیب برای چیز فرض کرده است نصیب برای من یتقرّب به فرض کرده است مگر من یتقرّب به زنده است که وارث باشد. من یتقرّب به که زنده نیست. شرط ارث زنده بودن وارث است. این اصلا مقدمه است بر همین اطلاق مقامی ای که ما می خواهیم بگوییم. این که برای ذی رحم، برای آن من یتقرب به ارث تعیین کرده است می خواهد بگوید که شما فرض کنید که اگر به آن من یتقرّب به که ارث می رسید حال که مرده است چطوری به آن منتقل می شود، یعنی تنذیر کرده است که اگر آن ذی رحم در حال حیات بود چطوری ارث می برد، حالا هم بگویید همان جور ارث می برد حالا که مرده است این را بدهید به ذی رحم. حالا که مرده است بدهید به ذی رحم یعنی چطوری بدهید؟ ما می خواهیم بگوییم حالا که مرده است بدهید به ذی رحم یعنی طبق قانون مردن بدهید. وقتی می گویند حالا که مرده است این را به ذی رحم بدهید یعنی اگر به طور طبیعی برای مرده یک قانونی وضع شده، این بر طبق همان قوانین باید داده شود. اگر بر خلاف این قانون باشد باید ذکر شود. عرض ما این است که همان کلامی که فقها به عنوان یک اصل مسلّم در میانشان هست آن همانی هست که از خود کل ذی رحمٍ یأخذ نصیب من یتقرّب به همین مطلب استفاده می شود. بنابر این اصل مطلب ما این است که این قانون درست است. البته مرحوم آقای خویی این را نپذیرفتند و یک اختلاف فتوای جدی ای در بسیاری از فروع باب ارث بین مرحوم آقای خویی و قوم پیدا شده است. مصادیق این را فردا می گویم. البته اینها همه مقدمه اول است. مقدمه دوم که تطبیق قانون کل ذی رحمٍ یأخذ نصیب من یتقرّب به در بحث دیات، بحث صغروی اش بحثی است که بعدا باید بکنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد